

احمد پوری

# پشت درخت توت

تیمار

پیش از آن که کارت تلفن خارجهام اعلام کند فقط سه دقیقه از مهلت مکالمه باقی مانده است، تقریباً همه‌ی حرف‌هایم را زده‌ام و به زخم گفته‌ام می‌خواهم آپارتمان را اجاره دهم و اسباب بکشم به خانه‌ی نیمه‌متروکه‌ی پدری‌ام که منتظر ورثه‌هاست تا جمع شوند یک جا و چوب حراج به آن بزنند. حدسم درست بود. او مخالفت کرده است. بیشتر نگران من است که چطور می‌خواهم در آن خانه‌ی قدیمی با لوله‌های پوسیده‌ی آب و سیم‌کشی برق معیوب و سقفی که به نم بارانی چکه می‌کند زندگی کنم. من هم گفته‌ام در عوض، اجاره‌ای که می‌گیرم به اضافه‌ی چندرغاز حقوق بازنشستگی تأمین اجتماعی می‌تواند غم نان را بزدايد و آرزوی دیرینه‌ام را برآورد تا بنشینم فقط بخوانم و بنویسم.

زخم این بخش حرف‌هایم را جدی نگرفته است. سال‌هاست عادت دارد به حسرت دیرینه‌ام برای نشستن و نوشتن. همیشه چند روزی نقشه کشیده‌ام و سعی کرده‌ام در میان دویدن‌ها برای نان وقتی هم برای دل خودم اختصاص دهم و همیشه هم شکست خورده‌ام. زخم گفته است حالا دیگر می‌توانم در آپارتمان نقلی سهراب پسرم در امریکا که یک اتاق را اختصاص داده است به مادرش، آسودگی

لازم را داشته باشم برای نوشتن. اما من همچنان اصرار دارم که باید این‌جا بنویسم. زخم سعی کرده است از سهراب نقل قول کند و استدلال‌های او را تکرار کند که تئوری ریشه‌کن شدن و خشک شدن در آب و خاکی دیگر، قصه است و چیزی را ثابت نمی‌کند. خود سهراب در تماس‌های قبلی با هزار زحمت سعی کرده است بگوید که اعتقاد به مرزها و جدایی انسان‌ها از نوع باورهای ابتدایی است. سهراب دارد دکترای زبان‌شناسی می‌خواند. ذوق فشرده‌گویی و استدلال علمی دارد. می‌گوید بشر هنوز دوران کودکی را سپری می‌کند، هرکس خط‌هایی به نام مرز دور خود کشیده محدوده‌ای را برای خودش درست کرده و هنوز در مرحله‌ی «این مال من است. تو نباید دست به آن بزنی» است. هنوز سر این داشتن‌ها و نداشتن‌ها با محدوده‌های دیگر در می‌افتد، خون و خون‌ریزی راه می‌اندازد. سهراب می‌گوید انسان‌هایی که یک قدم در تفکر جلوتر هستند باید جهان‌وطنی را جدی بگیرند و محدوده‌ای به نام زمین با یک نژاد به نام انسان را تبلیغ کنند. سهراب با این حرف‌ها می‌خواهد بگوید من عقب‌مانده‌ام و اگر ادعای روشنفکری و نویسندگی دارم نباید در چهارچوب مرزها بمانم. اما یک مورد را هم در لفافه می‌گوید و جرأت ندارد آشکار با من در میان بگذارد. در نظر او اگر واقعاً استعداد نوشتن داشته باشی همه‌جا می‌توانی بنویسی. یعنی من دارم بهانه می‌آورم. دارم ناتوانی‌ام را توجیه می‌کنم. اما برای دلخوشی من می‌گوید به اندازه‌ی کافی آثار ادبی خلق کرده‌ام. به چند داستان کوتاه و یک مجموعه از آن‌ها که هشت سال پیش چاپ شده و به چاپ دوم هم نرسیده است اشاره می‌کند و می‌خواهد بگوید آخرین تیر پرتاب من همان‌ها بوده و بهتر است بقیه‌ی عمرم را با رویای آن‌ها در آرامش زندگی کنم و کتاب بخوانم. سهراب در هیچ‌کدام از این استدلال‌ها مرا نرم نکرده است. گاه با طرح جنبه‌های دیگر می‌خواهد برای تشویقم به رفتن، از در دیگر وارد شود. به کلیشه‌ی اهمیت به فضیلت‌های انسانی و رعایت حقوق فردی در آن‌جا اشاره کرده

است. گفته است که نداشتن چنین حقوقی انرژی بسیاری از انسان می‌گیرد و نمی‌گذارد آزادانه از استعداد و توانایی‌هایش استفاده کند. وقتی دیده است من همه‌ی حرف‌هایش را در بست قبول دارم و درعین حال از موضع خود ذره‌ای کنار نمی‌روم از نویسندگان و هنرمندان دیگر مثال زده که بعد از بریدن از خاک سرزمین مادری در نقاط دیگر دنیا توانسته‌اند استعداد واقعی خود را بروز دهند مثل جوزف کنراد، میلان کوندرا، وی اس ناپیل... اما من همچنان ایستادگی کرده‌ام. و او کم‌کم پذیرفته است که من باید دور از آن‌ها باشم. تنها امیدش به این است که تنها زندگی کردن و دیدن این‌که نمی‌توانم به خلاقیتم پروبال بدهم آخر سر مجبورم می‌کند پس از مدتی به آن‌ها بپیوندم. نگران پرونده‌ی گرین‌کارت من است که با این نیامدن مختل خواهد شد و با قوانینی که هر روز مهاجرت به امریکا را دشوار می‌کند معلوم نیست بعداً این پرونده چه وضعیتی داشته باشد.

وقتی به زخم می‌گویم اپراتور اعلام کرد سه دقیقه از فرصت مکالمه باقی است، به سرعت نتیجه‌گیری می‌کند «خلاصه نگران هستم. تو ممکن است در آن خانه آرامش داشته باشی اما آسایش نخواهی داشت. هر روز خدا باید بروی دنبال لوله‌کش و برق‌کار و بنا و کارگر. آن هم با این روحیه‌ای که داری. یادت هست وقتی خانه را تعمیر می‌کردیم غیبت می‌زد و بعد از پایان کار سروکله‌ات پیدا می‌شد؟ یک کمی فکر کن. حداقل یک آپارتمان کوچک یک‌خوابه اجاره کن و مابه‌التفاوت بگیر. نگران پول نباش. ما پول می‌فرستیم. آخه اگر فردا پشیمان شدی و نتوانستی آن‌جا بمانی چطور می‌خواهی برگردی به خانه‌ای که دادی دست مستأجر؟»

فرصت می‌کنم در چند جمله دل‌داری‌اش دهم و به او اطمینان بدهم که چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. مکالمه قطع می‌شود و سکوت از گوشی می‌زند بیرون.